

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

«مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ (۳۲) إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۳۳) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُقَدَّرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۳۶) يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوكَ مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ» (۳۷).

از این آیه جاندار قرآن و سنگین و سخت؛ آیه ۳۲ مائده که شبهات فراوانی در آن طرح شده بود و به نظر می آید تفاسیر کمتر به این مطلب پرداخته اند، گذشتیم. سطح داستان هابیل و قابیل را از آیه ۲۷ تا ۳۱ را یک بار دوره می کنیم. داستان برای خودش دارای پیام هایی است ولی وقتی وارد آیه ۳۲ می شویم، مشخص می شود که به داستان مرتبط است؛ یعنی به آن تصریح شده و در آن حکمی گفته شده که هم به لحاظ فقهی درست نیست و هم به جهت کلامی قابل پذیرش نیست؛ یعنی اگر کسی یک نفر را کشته باشد بدون این که از باب قصاص یا فساد فی الارض باشد. به لحاظ کلامی هم درست نیست که یعنی همه آدمها را کشته، پس می بایست احکام دیگر کلامی بر این بار شود. ممکن است فکر کنید چه حرفها و جریانهای حقوق بشری با حالی در قرآن است! یک موقع است می خواهیم با دقت بیشتری آیات را نگاه کنیم و توجیه کنیم. به هر جهت این با معارف ما جور در نمی آید که یک نفری که یک آدم را کشته، به جهت کلامی و به جهت عذاب اخروی انگار که همه آدمها را کشته! لذا مجبور شدیم بحث آیه ۳۲ را به حکم کلامی من باب بحث هابیلیان و قابیلیان زمان حل کنیم. در

سطح دیگر داستان برگشتیم. این دو سطح بودن داستان که وقتی سطوح مختلف داستان بررسی می‌شد، کسانی که بحث انسان کامل را بودند اگر یادشان باشد این بود که شما که می‌بینید که یک داستان در یک سطح داستان خود **حضرت آدم** است. در یک سطح دیگر عمیق می‌شوید به داستان **انسان کامل** می‌رسد. در یک سطح دیگر تبدیل به داستان **انسان‌ها** می‌شود؛ یعنی یک داستان دارای سه لایه داستانی است که این خیلی عجیب نیست و ممکن است در کار خودمان هم اتفاق بیفتد. البته این از معجزات قرآن است که یک داستان تعریف می‌کند و با مصحح سه داستان می‌گوید و مصحح‌های قرآنی آن را در قرآن ملاحظه می‌کنید. ممکن است خودمان وقتی می‌خواهیم یک ضرب المثل استفاده کنیم، مثلاً در بحث اقتصادی می‌گوییم نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود. بعد می‌بینید همین معنا را در یک بحث معنوی استفاده می‌کنیم و می‌بینیم که خود ضرب المثل را داریم ارتقا می‌دهیم؛ یعنی ضمن این که تمام معانی آن باقی می‌ماند، سطح تمام معنی همین ضرب المثل نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود را به دلیل فضای موجود داریم عوض می‌کنیم. می‌بینید برای کسی که این ضرب المثل را می‌شنود، دو حالت اتفاق می‌افتد.

در محوریت موسی باید بنی اسرائیل حکومت تشکیل می‌دادند

اگر برگردیم این آیات را از بالا بررسی کنیم، وقتی از آیه ۲۰ شروع به بررسی کنیم که همراه با اخراج و تشکیل حکومت است که باید در محوریت موسی عمل کنند و این ادخال ادخال معمولی نیست و همراه با اخراج و سرنگون کردن حکومت‌هاست، سطح دیگری از داستان هابیل و قابیل خودش را نشان می‌دهد و شما تازه جایگاه هابیل را متوجه می‌شوید. جایگاه هابیل جایگاه وصی بعد از آدم است. شما با این سطح از داستان روبه‌رو می‌شوید. به صورت طبیعی وقتی وارد «**مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ**» می‌شوید، وارد حکم کلامی جدید هم می‌شوید که روایت این را هم به شما نشان دادم که «**أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا**»؛ یعنی کسی که امام بکشد و این معنی ذوقی به دست نیامده، با مصحح‌های قرآنی به دست آمده است، ضمن این که مؤید روایی هم داشت و این توجیه دارد. مثلاً کسی که رشته تسبیح را ببرد کانه تسبیح را منهدم کرده که حرف درستی هم هست؛ با این رشته حلقه اتصال، وارد حکم کلامی می‌شود؛ یعنی

حکمی متفاوت با حکم کلامی قبل که درست بود؛ چون که احکام کلامی که بر این آیه بار می‌کنیم اصلاً غلط است؛ یعنی دین مانع پذیرفته شدن چنین حکم کلامی است و کسی اگر کسی را بکشد، انگار همه دنیا را کشته؛ «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً»، از جهت کلامی اشتباه است و با دین تناسب ندارد. آن حکم کلامی که درست بود سطح دیگری از یک حکم کلامی مشخص می‌شود. شما از آیه ۲۰ یک دور بازخوانی کنید. سطح داستان هابیل و قابیل را عوض کنید در یک سطح دیگری داستان را طرح کنید، طبیعتاً حکم کلامی‌ای که بر این داستان بار می‌شود، عوض خواهد شد. می‌شود این که کسی **محور هدایت** را این‌جا منهدم کند. برای همین است که شما می‌بینید گره‌خوردگی آیه ۲۰ را درست بعد این قضیه چرا جزای محارب تعیین می‌کند؟ علامه هم بارها تذکر می‌دهد که وقتی رسول کنار الله می‌آید، به **شئون ولایت** برمی‌گردد. وقتی می‌گویند محارب خدا و رسول، بحث این نیست که محاربه می‌کند و دستور خدا و رسل را گوش نمی‌کند و نماز نمی‌خواند! خیلی جاها علامه تذکر داده‌اند و بحث آن هم مفصل است. باز هم تذکر می‌دهند رسول که کنار الله می‌آید، مربوط به شئون ولایت رسول می‌شود و این رمز گره خوردن آیات با هم می‌شود که کسی در مقابل ولیّ و شئون ولایت شروع به صف‌آرایی کند و این‌جا محاربه کند که عرض خواهم کرد که با تأویل سطح داستان محقق می‌شود. این خیلی نکته مهمی است در قرآن. آیه ۳۲ را هر کارش کنید باید به ولایت مربوطش کنید. آیه ۳۲ در ابتدا تأکید دارد که این آیه به داستان ربط دارد. لذا هر حکم کلامی که به آیه ۳۲ بخواهید بار کنید، باید داستان آن را بکشد و بالعکس داستان در هر سطحی مطرح بشود چون این حکم کلامی کاملاً به داستان اتصال دارد و به این اتصال تذکر داده شده «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ»، پس باید دقت کنیم احکام کلامی‌ای که باید بار شود، این احکام یک جایی در خود داستان باید خودش را نشان دهد و شما وقتی از ابتدای آیه ۲۰ می‌خوانید، می‌بینید اصلاً سطح مترقی بحث همین است که بزیند بیرون کنید، اخراج کنید تا خودمان حکومت کنیم. اصلاً داستان از این‌جا طرح شده.

(سؤال) شئون ولایت یعنی همین! نه این که همواره آفتاب پشت ابر باشد. در هوای همیشه ابری دل آدم می‌گیرد! این نوع حضوری که ائمه ما داشتند همراه با شئون ولایت نبوده! شما احادیث را نگاه کنید. در جواب

سؤال‌های شیعیان خودشان مجبورند احکام تقیه‌ای بگویند. در کنار احادیث خودمان به معتصم در کنار امام جواد، امیر المؤمنین می‌گویند، پس این امام جواد امام جواد در حاشیه است. برای همین برای این بحث باز مصحح قرآنی هست. چه می‌شود که در انتهای آیه ۳۲ عبارت عجیبی دارد «مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعاً» بعد کم کم خودشان مثل تصاویر سه بعدی خودشان را نشان می‌دهد و بعدش دارد «وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلْنَا بِالْبَيِّنَاتِ» و این چه ربطی به ماقبلش داشت؟ و بعد بحث اسراف «ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» و بعد کشتن و منزوی کردن امام «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» وقتی دست امام در کار نیست اصلاً شئون ولایت دستش نیست. وقتی مثلاً بگویند این آدم را قصاص کنید و نتواند! امام مجبور است کنار خلفا احکامی بدهد که مورد نظر خلیفه است! نه تنها در مقام اجرا حتی در مقام حکم هم نمی‌تواند حکم دهد! شرایط اقتضا نمی‌کند. لذا بحث این که برویم حکومت تشکیل بدهیم، بعد این بحث پیش می‌آید که اگر کسی بخواهد با این حکومتی که براساس ولایت شکل گرفته، محاربه کند. محاربه یعنی حکومتی را شخم زدن. در صورتی که شأن نزولی که مخصص آیه هم نیست حداقل نشان می‌دهد که چه سطحی می‌شود محاربه! شأن نزول این آیه را برایتان بگویم که روایات گفته‌اند.

شأن نزول در وسائل الشیعه هم آمده: «قَدِمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَوْمٌ مِنْ بَنِي ضَبَّةٍ مَرَضَى»؛ یک عده مریض از بنی ضبه می‌آیند خدمت پیامبر «فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَقِيمُوا عِنْدِي فَإِذَا بَرِئْتُمْ بَعَثْتُكُمْ فِي سَرِيهٍ»؛ پیامبر می‌گویند: پیش ما بمانید، خوب شدید شما را به جنگی می‌فرستم «فَاسْتَوَخَمُوا الْمَدِينَةَ فَأَخْرَجَهُمْ إِلَى إِبْلِ الصَّدَقَةِ» گفتند ما را خارج کن از مدینه، حضرت آن‌ها را می‌فرستد به محلی که از شتران زکات نگرفته بودند، «وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَشْرَبُوا مِنْ أَلْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا يَتَدَاوُونَ بِهَا فَلَمَّا بَرِئُوا وَاشْتَدُوا، قَتَلُوا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ كَانُوا فِي الْإِبْلِ يَرْعُونَهَا»؛ آن‌ها از شیر شتر می‌خوردند (بول شتر خوردنی است در روایات می‌گویند برای درد سینه مفید است) وقتی خوب شدند زدند سه نفر از مسئولین آن‌جا را کشتند. «فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ (ص) فَأَرْسَلَنِي فِي طَلَبِهِمْ ... فَأَخَذْتُهُمْ وَجِئْتُ بِهِمْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَتَلَا عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْآيَةَ إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً إِلَى آخِرِ الْآيَةِ ...»؛ به حضرت خبر دادند و آن حضرت علی(ع) را فرستادند و ایشان آن‌ها را دستگیر کردند

و آوردند نزد پیامبر و آیه‌ی «إِنَّمَا جَزَاؤُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» در برابر کاری به همین سادگی نازل شد. فریقین معتقدند شأن نزول آیه همین است؛ یعنی فکر نکنید خیلی کارهای خاص کردند و مملکتی را ترک‌اندند! در حد این که سه نفر را کشتند. این که عرض شد «وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً»؛ سعی در فساد کردن حتی در مورد احتکار است [مصحح دارد]. یک وقت طرف مال دوست است و احتکار می‌کند و گاه در مقابل شئون ولایت دارد امنیت اقتصادی و اجتماعی مملکتی را به خطر می‌اندازد. این چیزی است که خداوند بر نمی‌تابد. ظاهراً از خود آیات مشخص است که آیه آیه‌ی سنگینی است. آیه ۳۳ را نگاه کنید: کسانی که محاربه می‌کنند و «وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً»؛ سعی در فساد در زمین می‌کنند. فعل‌ها به صورت تفعیل آمده. یکی از معنی تفعیل تدریج است و یک معنی دیگرش تشدید است؛ «أَنْ يُقَتَّلُوا»، نه يُقَتَّلُوا = به شدت این‌ها کشته می‌شوند. «يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعُوا» در این جاها یک شدت عملی وجود دارد. این شدت عمل جزای حدی آن عمل است، نه جزای قصاص قضیه! یک موقع بحث قصاص است، یک موقع بحث حد است. اگر کسی کسی را همین جوری بکشد، قصاص می‌شود ولی این جا بحث حد محارب است، حتی اگر با قداره‌کشی نکشته باشد. دارد امنیت اخلاقی و اجتماعی را به هم می‌زند. این «مَنْ شَهَرَ السَّلَاحَ لِإِخَافَةِ النَّاسِ»^۲ است. این دارد مردم را می‌ترساند. اگر کسی چنین کاری کند ولو این که آدم نکشته باشد. ولو آدم کشته باشد و ولی دم راضی شده باشد. بحث قصاص جداست. ولی دم یا می‌بخشد، یا نمی‌بخشد، اما حدّ به عهده امام است که حد محارب، کسی را که دارد سعی در فساد در زمین می‌کند، چه جوری جاری کند! با این که فلسفه قصاص و حدود این است تا طرف پاک بشود و حسابش با خدا تسویه شود، حال آن که می‌بینید آیه می‌گوید: «ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ هم در دنیا جزای محارب را می‌بیند و در آخرت هم عذاب عظیم دارد. این هم خیلی برخورد سنگینی است! یعنی این برخورد در قرآن غیر متداول است که کسی حد محارب را بخورد و جهنم هم برود! چون اصلاً فلسفه حدود و قصاص این است که «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (بقره: ۱۷۹)، نه این که فقط قصاص حیات برای اجتماع است، حیات برای خود شخص هم هست و خود

شخص با قصاص پاک می‌شود، ولی با اجرای حد محارب پاک هم نمی‌شود. ببینید چقدر قضیه سنگین است! «ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

در روایات نشان می‌دهیم که حتی قضیه حدّ محارب ربطی به کشتن ندارد، زن و مرد هم ندارد، اما در قصاص بین زن و مرد، بین عبد و حرّ، بین اهل کتاب و غیر اهل کتاب، بین مسلمان و کافر فرق دارد، اما در حدّ بین افراد هیچ فرقی ندارد. اگر کسی یک دیپلمات خارجی را که تحت امنیت جمهوری اسلامی قرار دارد، تهدید کند، یا کاری کند که امنیت او به خطر بیفتد، به صورتی که در مقابل شئون ولایت باشد، می‌تواند حدّ محارب داشته باشد. این‌ها هم جزء قطعیات است.

در این روایت دقت کنید چند تا نکته در آن وجود دارد. در کافی روایت دارد: «مَنْ شَهَرَ السَّلَاحَ فِي مِصْرٍ مِنَ الْأَمْصَارِ فَعَقَّرَ؟»؛ اگر کسی سلاح بکشد در سرزمینی و زخمی کند. «اِقْتَصَّ مِنْهُ»؛ مورد پیگرد قرار می‌گیرد. «و نَفِيَّ مِنْ تِلْكَ الْبَلَدَةِ» باید از آن شهر نفی بلد شود «وَمَنْ شَهَرَ السَّلَاحَ فِي غَيْرِ الْأَمْصَارِ وَضَرَبَ وَعَقَّرَ وَلَمْ يَقْتُلْ فَهُوَ مُحَارَبٌ»؛ و اگر بزند و زخمی کند و حتی نکشد، او محارب است و جزای او جزای محارب است «وَأَمْرُهُ إِلَى الْإِمَامِ: إِنْ شَاءَ قَتَلَهُ وَصَلَبَهُ وَإِنْ شَاءَ قَطَعَ يَدَهُ وَرِجْلَهُ ... قَالَ: وَإِنْ حَارَبَ وَقَتَلَ وَأَخَذَ الْمَالَ فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْطَعَ يَدَهُ الْيَمِينَ بِالسَّرْفَةِ»؛ اگر سرقت کند (بحث سرقت یک بحث است، بحث محارب بحثی دیگر است سرقت باید از حرز باشد و الا اگر کسی مالش را بگذارد و برود و کسی ببرد، سرقت از حرز نیست و به این شخص حد سرقت نمی‌خورد. باید نصاب داشته باشد و شرایط دیگری؛ مثلاً یک حدی باید باشد و الا مادون آن باشد، حدّ سرقت نیست، ولی ممکن است حدّ محارب باشد؛

محارب حد می‌خورد حتی اگر ولی دم رضایت دهند

یعنی بحث حدّ با قصاص ارتباطی ندارد؛ مثلاً کسی با قداره‌کشی همه چیز را به هم می‌زند و چیزی برمی‌دارد، ممکن است حدّ محارب بخورد؛ یعنی کسی که امنیتی را به هم می‌زند و چیزی را بر می‌دارد ممکن است حدّ محارب به او بخورد، «ثُمَّ يَدْفَعُهُ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ فَيَتَّبِعُونَهُ بِالْمَالِ ثُمَّ يَقْتُلُونَ»، بعد راوی می‌گوید: «أَرَأَيْتَ إِنْ عَفَا عَنْهُ أَوْلِيَاءُ الْمَقْتُولِ؟»؛ اگر اولیای مقتول ببخشند؟ «فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ عَفَا عَنْهُ فَعَلَى

الإمام أن يُقْتَلَهُ»؛ ببخشند هم هنوز حق امام است که او را بکشد، چون که این جا بحث محارب است و قصاص نیست «لأنه قد حارب»؛ چون او محاربه کرده. باز ابو عبیده یک سؤال دیگر می پرسد: «فإن أراد أولياء المقتول أن يأخذوا منه الدية»؛ (فکر می کرد اگر ولی دم ببخشند امام حق ندارد! می پرسد) اگر این ها دیه بگیرند و با دیه رهایش کنند چه؟ «قال: لا! عليه القتل»؛ باز هم حکم سر جای خودش است؛ یعنی می خواهند بفرمایند که قصاص یک مسئله است و حد محاربه مسئله دیگری است.

برای همین است در آیه هم که نگاه می کنید می بینید این جا هم با تفعیل تأکید و تشدید دارد «يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعُوا»، اما وقتی در آیه ۳۶ به سرقت می رسد می گوید: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا»؛ دستشان را بزنید. در آن جا با یک تشدیدی همراه است دارد «تُقَطَّعَ أَيْدِيَهُمْ» و این جا دارد «تَقْطَعُوا أَيْدِيَهُمْ»؛ یعنی هرچقدر سراپای آن آیه را نگاه می کنید، می بینید در آن شدت وجود دارد و شدت برخورد!

(سؤال) وارد یک بحث فنی شدید پس مجبورید یک بحث فنی گوش کنید!

«أَوْ» در عربی معانی مختلفی دارد. (أَوْ تُقَطَّعُوا أَوْ يُصَلَّبُوا)

گاهی به معنای تردید است. یعنی مردد است. وقتی «یا» می گوید یعنی تردید کردید.

گاهی به معنای تنويع است؛ مثلاً می گوید: العدد إما زوج أو فرد. این به این معنا نیست که شما تردید کردید، دارید تنويع می کنید.

گاهی به معنی «بل اضرابیه» است:

در قرآن تردید وجود ندارد، البته به قرآن تردید نسبت داده شده، اما نداریم چون که قرآن که مردد نیست! مثلاً آیه ۱۴۷ صافات «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِثَّةِ آلِفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» متأسفانه در ترجمه ها جوری ترجمه شده که بوی تردید می دهد. حتی یکی از بهترین مترجمان «یا بیشتر» ترجمه کرده است؛ به سمت صدهزار یا بیشتر، در صورتی که خدا فرموده که خاطر من نیست صدهزار یا بیشتر! «أَوْ» در این جا به معنی «بل اضرابیه» است؛ یعنی بلکه بیشتر. قرآن که تردید نمی کند. در قرآن بل اضرابیه للانتقال در قرآن فراوان است و اشکالی هم ندارد.

«أو» در حقیقت ظهور اولیه به معنای تخییر است. در این بحث ما دو رأی فقهی داریم. یکی امثال شیخ صدوق هستند که نظر دادند به تخییر؛ یعنی امام مخیر است که هر کدام از این‌ها را انجام دهد. کسانی مثل شیخ مفید رأی به ترتیب داده‌اند و هر دو گروه هم به روایاتی تمسک کرده‌اند^۴: «سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ قَاطِعِ الطَّرِيقِ وَقُلْتُ النَّاسُ يَقُولُونَ إِنَّ الْإِمَامَ فِيهِ مُخَيَّرٌ أَيُّ شَيْءٍ شَاءَ صَنَعَ»؛ امام مخیر است هر کاری خواست بکند. «قَالَ: لَيْسَ أَيُّ شَيْءٍ شَاءَ صَنَعَ»؛ این جور نیست که امام هر کار خواست بکند و کاملاً مخیر باشد! «وَلَكِنَّهُ يَصْنَعُ بِهِمْ عَلَى قَدْرِ جِنَايَتِهِ»؛ بستگی دارد چقدر جنایت کرده باشد. «مَنْ قَطَعَ الطَّرِيقَ فَقَتَلَ وَأَخَذَ الْمَالَ قُطِعَتْ يَدُهُ وَرَجُلُهُ وَ مَنْ قَطَعَ الطَّرِيقَ فَلَمْ يَأْخُذْ مَالاً وَلَمْ يَقْتُلْ نَفْسًا مِنَ الْأَرْضِ»؛ اگر کشته باشد و مال هم گرفته باشد یک حکمی دارد و اگر کشته باشد و مال نگرفته باشد حکمی دیگر دارد و همین جور در حدش پایین می‌آید؛ یعنی این جور نیست که امام هم مخیر باشد هر کدام که خواست انجام دهد. این هم با یک ترتیبی انجام می‌شود و برای همین حکم به ترتیب شده.

حالا این که واقعا رأی کدام است، باید با حجت عصر این چیزها را چک کرد. در بحث خبرگان قانون اساسی می‌بینید که این‌ها سه رأی را می‌دیدند و با حجت عصر چک می‌کردند؛ رأی فقهای صدر، متوسط و متأخر؛ یعنی رأی فقهای اول، رأی محقق شرائع^۵ و فقهای متأخر را نگاه می‌کردند، بعد با نظر امام به عنوان حجت عصر باید چک می‌کردند و آن می‌شد چیزی که به عنوان قانون اساسی شکل می‌گرفت.

حالا این که اگر از شئون ولایت است و «ذَاكَ إِلَى الْإِمَامِ»^۶. از آن طرف هم روایت داریم: «قَالَ الْإِمَامُ فِي الْحُكْمِ فِيهِمْ بِالْخِيَارِ إِنْ شَاءَ صَلَبَ وَإِنْ شَاءَ قَتَلَ وَإِنْ شَاءَ نَفَى مِنَ الْأَرْضِ»^۷؛ یعنی تخییر با ترتیب همراه است، ولی ممکن است نظر امام یک چیزی باشد و نظر آقای خامنه‌ای چیز دیگری باشد. این بستگی به اجتهادشان دارد. ممکن است یک نفر نظرش تخییر باشد و دیگری نظرش ترتیب باشد، آن وقت نظراتشان متفاوت در می‌آید، ولی در مقام کار صرفاً قرآنی، ظهور اولی «أو» تخییر است، مگر این که روایات قطعی داشته باشیم که ترتیب باشد! ولی چون خود روایات هم با هم تعارض دارند و بعضی به معنی ترتیب گرفته‌اند و بعضی به معنی تخییر، در این موارد به اصل قرآن رجوع می‌شود. لذا به نظر می‌آید که رأی به تخییر رأی موافق با قرآن است،

ولی آن موقع خود امام نگاه می‌کند و شاء امام (خواست امام)، شاء هوا و هوس که نیست، باید ببیند سطح محاربه در چه سطحی بوده. اگر در سطح وسیعی بوده دستور به قتل و صلب می‌شود. اگر نه، ممکن است نفی بلد باشد، نفی من الارض باشد. به روایات که مراجعه می‌کنید در آن جا گیر می‌کنید؛ چون بعضی وقت‌ها بحث تفسیری است و می‌توانید محتوای قرآن را بگیرید، اما وقتی سراغ بحث فقهی می‌رود، دیگر نمی‌توانید فقط قرآن را بگیرید! باید قرآن و روایت را با عقل جمع‌بندی کنید. در روایات، زمین در مقابل دریا آمده و گفته‌اند نفی از زمین؛ یعنی جرم سنگینی به پایش ببندید و بیندازیدش در دریا و در واقع این هم یک جور کشتن است؛ چون زمین در مقابل بلاد نیست، در مقابل بحر است. چندین بار تذکر داده شد که اگر بحث «مَنْ شَهَرَ السَّلَاحَ لِإِخَافَةِ النَّاسِ» است و ائمه این را طرح کردند، در دایره‌ی بسته‌ای بوده‌اند و این را طرح کرده‌اند و گرنه ممکن است ببینید که آیات حرف‌های دیگری را هم بکشد. مثلاً کسی که امنیت اقتصادی را در مقابل شئون ولایت بخوهد به هم بریزد، مصداق محارب باشد. نه آدم مال دوستی که می‌خواهد برای خودش پول جمع کند!

(سؤال) من که نمی‌خواهم فتوا بدهم. من در مقام تفسیر به شما می‌گویم «أَوْ» بیشتر به معنی تخییر است و به معنای تردید و تنويع نیست و می‌توانم موارد متعددی هم در قرآن به شما نشان دهم که «أَوْ» به معنی تخییر است مثل آیه ۴۳ نساء: «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌكُمْ»؛ «أَوْ» به معنی تخییر است. به لحاظ ادبیات عرب «أَوْ» به معنای ترتیب هم داریم، اما ظهور اولی آن به معنای تخییر است مگر این که به قول علما انصرافاتی داشته باشد. انصراف هم یعنی ممکن است معنی چیزی باشد، منتها ذهن منصرف به چیزهای دیگر می‌شود؛ مثلاً اگر بگویند: حیوان دست نزن! ذهن همه منصرف می‌شود به سمت یک فحش و نه معنی غیر انسان، نه حیوان ناطق که مصداقش انسان است! بحث انصراف هم معرکه‌ی آرائی شده. در کتب فقهی بساطی برپاست سر این که تخییر است یا ترتیب!

روال فقها این گونه است که اول نگاه می‌کنند، ببینند آیا اجماعی شکل گرفته یا نه! که قول مقابل، قول خلاف اجماع نباشد. آیا قول مشهوری هست که در مقابلش این قول، قول شاذ و نادری بشود یا نه؟ و قول مشهور از اجماع پایین تر است. عند التحقیق هیچ کدام از این‌ها نیست. نه اجماعی هست و نه قول مشهوری

هست بلکه دو رأی فقهی در افق هم وجود دارد. ادعای اجماع از دو طرف شده و به اصطلاح چون اجماع مدرکی است فایده ندارد، پس در این جا باید به قرآن مراجعه شود و این جاها قرآن خوب خودش را نشان می‌دهد. ظهور اولی قرآن در معنی «أو» تخییر است؛ یعنی اگر این دو دسته روایت با هم سازگار بشود، ظهور اولی قرآن آشکار می‌شود. کار که دست من نیست!

(سؤال) محاربه اقتصادی، بحث مال دوستی نیست، بحث به هم ریختن مملکت است. اگر ما جرأت می‌کردیم، یا مصلحت بود و جزای محارب را اجرا می‌کردیم. گاهی امروز واقعاً مصلحت نیست مثل جزیه گرفتن. مثلاً سود و هزینه‌اش خیلی نمی‌ارزد که مثلاً برای چهار- پنج میلیون با حقوق بشر درگیر شویم! به هر صورت اگر جزای محارب؛ کسی که در مقابل شئون ولایت می‌ایستد و امنیت جامعه را به خطر می‌اندازد، نه کسی که صرفاً منتقد است، اجرا می‌شد، کسی جرأت فساد اقتصادی نداشت.

برای چه «ذاکَ إِلَى الْإِمَامِ»؟ چون فرد در مقابل شئون ولایت ایستاده است. سوره بقره آیه ۲۷۸ را نگاه کنید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ اگر ایمان دارید مابقی من الربا را رها کنید. بعد می‌فرماید: «فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا»؛ اگر این کار را نمی‌کنید «فَأَذْنُوبُ بَحْرَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ پس بیاید یک کار دیگر بکنید! دشمنی و محاربه خود با خدا و رسول را اعلام کنید، اعلام محاربه کنید؛ یعنی دیدن مسئله ربا در یک نگاه اجتماعی که ربا امنیت اقتصادی یک جامعه را به هم می‌زند. می‌گوید اگر این جوری است بیا اعلام حرب کن. اگر دیدید این‌ها به دست اجتهاد جدیدی از «مَنْ شَهَرَ السَّلَاحَ لِإِخَافَةِ النَّاسِ» رشد کرد و رفت به این سمت که مثلاً به یک نفر که دارد قاچاق مواد مخدر می‌کند، یا کسی که یک توطئه اقتصادی می‌کند، یا دارد فعالیت خاصی می‌کند که دارد جامعه را به هم می‌زند، بگوید: هذا مُحَارِبٌ، هیچ بعید نیست که احکام محارب بر او بار شود! این‌ها در مجموعه‌ی آن جزای محارب ممکن است قرار بگیرد، اما الان نیست که اجرا نمی‌شود؛ لذا در حد «مَنْ شَهَرَ السَّلَاحَ لِإِخَافَةِ النَّاسِ» است.

کسانی که دنبال نظر امام هستند فکر نکنند همه نظرات امام در تحریر پیدا می‌شود! چون نظر امام بعد از نوشتن تحریر الوسیله عوض شد. امام در نجف تحریر را نوشتند و اگر نظر امام را می‌خواهید باید جلوتر بیاید تا

متوجه بشوید؛ چون که امام در نجف در دایره نجف داشت فکر می‌کرد؛ لذا امام قبلاً به منافقین و کسانی را که دست به سلاح بودند، می‌گفتند محارب هستند، اما کسانی که در باند سیاسی منافقین کار می‌کردند می‌گفتند این‌ها محارب نیستند. بعداً خود امام نظرشان عوض شد و نظرشان این شد که این‌ها کلاً یک گروه محارب هستند و بین خودشان تقسیم وظایف کرده‌اند: یک عده در شاخه اطلاعاتی کار می‌کنند، یک عده در شاخه سیاسی دارند کار می‌کنند، یک عده دارند خرابکاری می‌کنند و گرنه با هم فرقی ندارند. برای همین بحث کشتن منافقین در هر سطحی مطرح شد؛ چون این‌ها محارب هستند برای همین قطع طریق؛ کسی که جاسوسی می‌کند و مثلاً چمدان خالی می‌کند، را امام یک جزا برایشان قرار داده بودند. در راهزنی یک عده سلاح به دست می‌گیرند، یک عده جاسوسی می‌کنند، یک عده چمدان‌ها را خالی می‌کنند. امام از «مَنْ شَهَرَ السَّلَاحُ» قطع طریق تعبیر می‌کردند، بعداً نظر امام تغییر کرد. این هم مال عنصر زمان و مکان است که نظر اجتهادی را عوض می‌کند. امام اولین فقیهی بود که بر او معلوم شد که عنصر زمان دائره‌ی اجتهادی را عوض می‌کند. در مقابل آن‌همه روایات شطرنج، روایاتی که آدم شرمش می‌آید بخواند، امام جرأت کرد فتوای حلال بودن شطرنج را دادند. خیلی از علما به امام نامه نوشتند و امام پاسخ دادند که هیئت قماری شطرنج از بین رفته است.

بنده قبلاً تذکر داده‌ام اما باز هم بگویم که این به این معنا نیست که امام خودشان شطرنج بازی می‌کرده! جوری می‌گویند امام شطرنج را حلال کرده که انگار خود امام شطرنج بازی می‌کرده. در این چیزها احتیاط بفرمایید خوب است! یک بار به آقای جاودان گفتم که در مراسم شیطان پرستی باید کف زمین شطرنجی باشد. آقای جاودان گفتند: دیدم کسانی که شطرنج بازی می‌کنند قیافه‌شان شبیه آدم نیست! «أَخُوكَ دِينِكَ فَاحْفَظْ لِدِينِكَ مَا شِئْتَ»^۱؛ برادرت دینت است، احتیاط کن! به عواقب سوء احتمالی آن نمی‌ارزد!

(سؤال) این چیزی که هست و شأن نزول هم نشان می‌دهد، خود قصد و این که من به چه قصدی دارم این کار را انجام می‌دهم، باید دید چه معنایی از خود این فعل انتزاع می‌شود؟ در موارد اجتماعی مهم انتزاع مفاهیم است. بعضی چیزها هست انتزاع مهم است، ممکن است به قصد ربطی نداشته باشد؛ مثلاً شما می‌خواهید یک میخ بکوبید به دیوار، چارپایه گیر نیاوردید، چند تا قرآن بگذارید زیر پایتان، از این حرکت توهین انتزاع می‌شود.

ممکن است قصد شما توهین نباشد! ولی وقتی توهین انتزاع شود، آثار توهین را دارد. در مباحث اجتماعی این بحث عمیق تر است، به خصوص در آیاتی که نگاه می کنید، پشت بندش بحث توبه مطرح می شود. همین جا گاهی

مفسرین به ضرب قلم و نیش قلم چیزی گفته اند ولی این که «توبه قبل از گرفتن فرد» یعنی چه؟

آیه ۳۴ را نگاه کنید تا بحث محارب تکمیل شود: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ

عَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ توبه کنند قبل از این که دست شما به آنان برسد، قبل از این که گیر بیفتد توبه کند. این جا توضیح

داده اند که توبه این نیست که مثلاً برود کنج خانه اش و شب جمعه دعای کمیل بخواند! او الان کار عمومی کرده،

توبه ی کار عمومی، توبه ی عمومی است، نه این که بگیرندش ببرندش زندان و بعد بگویند غلط کردم! و توبه هم

باید احراز شود؛ چون یک شأن اجتماعی است. این نیست که تو قصد توبه کردی یا نکردی! ممکن است که

می بینی می خواهند بگیرندت، ریاکارانه توبه کنی! باید توبه به جهت اجتماعی احراز شود؛ چون که این خطای

اجتماعی است. اگر یادتان باشد اول سوره توبه بحث مفصلی داشتیم راجع به این که توبه هر گناه در سطح خود

گناه است. نه پایین تر، نه بالاتر! در آیه ۱۵۹ سوره بقره به این صورت توبه آن ها را بیان می کند: «إِنَّ الَّذِينَ

يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ»؛ کسانی که کتمان می کنند بعد از

این که تبیین شده «أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»؛ لعنت خدا و هر لعنت کننده ای بر این ها «إِلَّا الَّذِينَ

تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّاهُ» این جا غلطی را که کردی باید درستش کنی! وقتی گناه گناه کتمان است، این نیست که

شما بروی از این به بعد آدم خوبی باشی! هر غلطی کردی باید بیایی جبران کنی و هر چه نگفته بودی باید بیایی

بگویی! این گناه محاربه؛ گناه شاخ به شاخ شدن که از عناوین انتزاعی به لحاظ اجتماعی است. اگر چنین معنایی

انتزاع شود، کما این که شأن نزول در یکی از مواردش هم همین را نشان می دهد، باید توبه اش هم انتزاع شود!

باید جامعه توبه اش را بفهمند و متوجه شوند که در این صورت خدا می بخشد. این نکته «قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا»؛ قبل از

این که گیر بیفتد، خیلی نکته است. این بحث ها به جهت کلامی از این بحث جداست؛ چون به لحاظ کلامی تا

لحظه احتضار می شود توبه کرد و جزء بیّنات توبه است. ممکن است کسی بعد از گیر افتادن توبه حقیقی بکند و

حد محارب بر او جاری شود و یک ضرب به بهشت برود؛ چون تائب است؛ لذا «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا» به کل جمله

می خورد و یک بحث اجتماعی هم هست. بارها عرض کردم که اگر از فضای اجتماعی آیات بیرون بروید، ممکن است آیات اشتباه فهمیده شود. آیه «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ» (مائده: ۳۴)؛ یعنی پس بعد «أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ» فایده ندارد؛ چون این جا به قول ما مفهوم دارد و باز هم حد محارب است. حد محارب به این آدم می خورد، یعنی توبه بی فایده است؟ بله توبه توی چه فضایی (context) بی فایده است؟ در کانتکت اجتماعی فقط همین! و الا به لحاظ کلامی توبه بی فایده نیست. مادامی که فرد چشمش به برزخ باز نشده (لبه بین این دنیا و آن دنیا) که حتی می تواند حرف بزند، تا پای چوبه‌ی دار هم برود، توبه قبول است اما اگر به مرحله عین برسد «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ» (نساء: ۱۸)؛ اگر کسی به لحظه احتضار موت برسد، دیگر توبه قبول نیست اصلاً این دو تا را بهم خلط کنید اشتباه است. اصلاً اگر «مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ»، توبه کند می پذیرند یا نه؟ بله اما چه چیز را می پذیرند؟ در چه چیز توبه واقع شده؟ در حدّ توبه واقع شده نه در قصاص! چون بحث راجع به حد بود نه قصاص. این جور نیست که حالا که توبه کرده، نباید اموال مردم را رد کند! یا این جا ولی دم حقی برای کشتن او ندارد! توبه کردی و خدا پذیرفته و گناه حد را از تو پذیرفته نه قصاص! از موارد دقت فقها در بررسی، این جاهاست، اما شما هم می توانید به عنوان تالی و قاری قرآن حواستان باشد که الان بحث در چه زمینه‌ای دارد دنبال می شود؟ الان ما داریم یک بحث اجتماعی می کنیم و کسی بگوید که چون توبه «مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ» به درد نمی خورد، پس توبه به درد نمی خورد! نه! توبه کلامی به درد می خورد و طرف به بهشت می رود، ولی نباید این ها را با هم خلط کرد. مسئله اجتماع و زهر چشم از اجتماع یک چیز است که طرف از اول بداند که نمی تواند از زیرش در برود. اگر می گفتند بعد «أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ»، به لحاظ اجتماعی توبه درست است، هر کس هر غلطی خواست می کند و بعد از دستگیری هم توبه می کند! دیگر حد محارب هم لازم نبود، پس در بستر اجتماعی، توبه مربوط به حد است و برای امنیت فضای اجتماعی است.

(سؤال) اگر حتی توبه واقعی قبل از گرفتن فرد باشد، باید فرد توبه اجتماعی بکند، نه این که برود در خانه اش بنشیند! باید توبه اجتماعی - سیاسی او احراز شود؛ مثلاً طرف مصاحبه می کند و بعد به کنجی می نشیند و دیگر حرفی نمی زند، این می شود توبه سیاسی! و دیگر او را نمی گیرند و حدّ محارب و بحث محاربه تمام می شود. اگر

فردی باعث خرابی و فساد شده، یا کشته، یا مسبب کشتن شده، بحث خودش را دارد. قبلاً در فقه می‌گفتند سبب مباشر باید خسارت همه چیز را بپردازد، ولی وقتی حکومت اسلامی شد فهمیدیم که سبب، سبب اقوی است. یک مدتی شهرداری به این راننده‌های لودر و گریدر می‌گفت این‌جا را خراب کنید! می‌گفتند همین راننده که سبب مباشر است باید خسارت دهد درحالی که دیگری به او گفته این‌جا را خراب کن! بعد دیدند خیلی بد شد! همه‌اش سبب مباشر مقصر نیست، گاهی سبب اقوی مقصر است. راننده گریدر که مسئول نبوده و احراز و عدم احراز محاربه «ذاک الی الامام»، ولی می‌خواهم بگویم این توبه توبه‌ی شب جمعه و دعای کمیل نیست! این توبه‌ای است که به لحاظ اجتماعی باید احراز شود!

(سؤال) به این حد نمی‌گویند. حدّ یک اصطلاح است. اول آیه آمده: «لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا» این قسمت می‌شود حد محارب. بحث این بود که آن قدر کار شدید است که حتی حدّ محارب هم که می‌خورد و کشته می‌شود، باز هم جهنم می‌رود، ولی آیا می‌شود محاربه حدّ بخورد ولی جهنم نرود؟ بله کسی که بعد از دستگیری واقعاً توبه کند، حدّ محارب را می‌خورد و جهنم نمی‌رود.

(سؤال) هر گناهی سر جای خودش! هر گناهی که کرده باید جبران کند. اگر عده‌ای را حتی با عدم تبیین، گمراه کرده باید آن‌ها را درست کند و این‌ها غیر از بحث محارب است. بنابراین بیاید به هم قولی بدهیم که سعی کنیم گناه نکنیم و الا گناهی که پخش می‌شود، جمع و جور کردن عقبه‌های یک گناه، یک حرف، یک انحراف ممکن نیست! مگر می‌شود جمع کرد؟ در این موارد آدم باید واقعاً پناه ببرد به خدا! می‌بینید یک حرف پیچیده، رفته و رفته همه را گمراه کرده، یک حرف اشتباه زدم و نمی‌دانم که چه کسی گوش کرده و از دسترس من هم خارج است!

البته وقتی از دسترس انسان خارج است خدا این کار را می‌کند، در توبه واقعی خدا دل‌ها را بر می‌گرداند. حتی حق الناس‌هایی که آدم نمی‌داند. ما یک رد مظالمی می‌دهیم، ولی خدا راضی‌شان می‌کند، پس آن گناه‌ها جداست. گمراه کرده، بیان نکرده. جایی باید حکم می‌کرده، سکوت کرده. آدم فکر می‌کند که سکوت چیز با حالی است اما قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (مائده: ۴۴)، علامه این‌جا

می‌گویند: نه کسی که حکم کرده به «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»، بلکه حکم نکرده به «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»؛ هیچی نگفته. همین جور ایستاده کنار و تماشا کرده. جای حکم به «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» بوده و نگفته. این می‌شود «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» نه این که مِنْ حَكَمَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ. این جا جای فسق و فجور و کفر است.

توبه را خدا می‌بخشد «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». به جهت سیاسی هم توبه توصیه شده که «أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» (نور: ۲۲) اصلاً سوره نور بحث سیاسی است. می‌فرماید: کسانی که در جریان اِفک چنین غلطی کردند، شما دیگر گیر ندهید. شما دوست ندارید خدا شما را ببخشد؟ پس این‌ها را ببخشید! «وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ»؛ شما هم خودت را نکش کنار. خدا این‌ها را ببخشید، شما هم ببخشید! خدا نمی‌خواهد به هر قیمتی حد محارب اجرا شود. این جا جامعه دارد چند پاره می‌شود! باز قرآن تفاوت قائل می‌شود بین «وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ»؛ کسانی که سهم عمده داستان را دارند تا کسانی که پیاده‌نظام باشند برای همین دارد که «وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (نور: ۱۱)؛ کسانی که داستان را آن‌ها به راه انداختند، این‌ها را با پیاده‌نظامی بدبخت که افتاده در این داستان، نمی‌شود مقایسه کرد. «وَهُمْ بَدُّوْكُمْ أَوْلَ مَرَّةٍ» (توبه: ۱۳) چه کسی شروع کرده؟ چه کسی سهم عمده دارد؟ چه کسی امام یک کاری است؟ «إِئِمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (قصص: ۴۱) این موارد موارد مهم و قابل دقتی است در حکم کلی‌ای که آدم می‌خواهد بکند. حتی صف وقتی جدا نشده، (۳۱: ۱۸: ۰۱) در سوره فتح آمده «لَوْ تَرَىٰ أُولَٰئِكَ لَعَذَّبْنَا» (فتح: ۲۵)؛ اگر صف‌ها جدا شده بودند، ما آن‌ها را عذاب می‌کردیم، اما الان قاطی هستند. الان منتقد و مبارز و محارب همه قاطی هستند و به همه یک حکم نمی‌شود بار کرد. این جور نیست که هر که بلند شد یک داد زد محارب باشد! هنوز صف باز نشده. آدم‌ها جدا نشده‌اند. هنوز حجت‌های خدا تمام نشده. برای همین از آقا تقاضای حکم نکنید! مثل بعضی‌ها که خوشی می‌زند زیر دلشان و صحبت می‌کنند و می‌گویند همه کسانی که فلان جا در خیابان آمدند و شعاری دادند محارب هستند! فقه که این قدر بی‌قدر نیست که هر کسی بتواند برای خودش فتوا بدهد! باید صف‌ها باز شود، حجت‌ها تمام شود، معلوم شود کی سهم عمده‌ی داستان را داشته؟ این‌ها قواعد و قانونی دارد، برای همین ما امام و ولیّ داریم که ولیّ آن اسلام‌شناسی است که با توجه به تمام مصالح بگوید که این جا حکم چیست؟ و الا

اگر قرار بود من تعیین کنم، ولی این جا چه کاره است؟! این جا فعالیت اجرایی از شئون ولایت است فقط! کس دیگر حق اظهار نظر ندارد. ما این جا بالای منبر، حق داریم فعالیت تفسیری کنیم همین! ما باید ببینیم نظر حجت عصر چه می شود؟ کسی را که محارب اعلام می کنند برای خودش پیچیدگی هایی دارد. (۱۰: ۲۱: ۰۱)

از آیه ۲۰ یک دور نگاه کنید. از آن جا که حضرت موسی می گوید بیا بید بجنگیم، جهاد کنیم و حکومت تشکیل دهیم تا رسید به این جا که

(۳۵) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

؛ با وسیله جهاد کنید. یک وسیله درست کنید، بروید با وسیله جهاد کنید. این جا آیه را دوباره از فضا بیرون بیاورید. اشکالی ندارد. «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»؛ نماز وسیله است؛ دارد که «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ» (نهج البلاغه: حکمت ۱۳۶)؛ دعا وسیله است، روزه وسیله است. اولاً (وابتغوا الله وسیله)، نیست که شما خدا را وسیله کنید برای رسیدن به هر چیزی! بلکه یعنی همه چیز را وسیله کنید تا به خدا برسید؛ وسیله؛ یعنی کُلُّ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى اللَّهِ؛ در دعای کمیل داریم «يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ»؛ تو غایتی. من می خواهم به خدا برسم. نه این که سریشم بشوم به خدا که این را بده و آن را بده! خود خدا می تواند محبوب و مطلوب یک نفر باشد؛ یا «أَمَلِي وَبُعْتِي وَ يَا سُوْلِي وَ مَنِيَّتِي»؛^۱؛ تو مورد سؤال منی. من خودت را می خواهم، حالا بیاورید در آیه و از ائمه معنی آیه «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» را پرسیدند. فرمودند: «نَحْنُ الْوَسِيلَةَ»^۱؛ یعنی در این محور آیه ۲۰ همین را داشت می گفت: با وجود این طاعت مفترضه بروید بجنگید و آن حکومت را ساقط کنید و حکومت تشکیل بدهید. جمع بندی آیات باز همین است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ»؛ یعنی وسیله اتخاذ بکنید. دور کی جمع بشوید بروید جهاد کنید؟ اصلاً جهاد فی سبیل الله محور لازم دارد. ما یک محور جهاد لازم داریم که بگوید: چه موقع بایست! کی برو! و جواب ائمه که فرمودند: «نحن الوسيله» کاملاً مطابق همین مسیری است که تا حالا ذکر شده. شما در این فضا باید محور را تشخیص بدهی و بروی جهاد کنی. جهاد شما با تشخیص محور است؛ یعنی هر کاری باید بکنی که مطلوب حجت فی الارض است و در محور اوست نه این که خودت بروی برای خودت یک کاری بکنی. اول باید وسیله را گیر بیاوری تا بروی جهاد. و این تعبیر کاملاً با این فضا سازگار است.

در «لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ» یک موقع دارید در زمینه فردی بحث می‌کنید، این پیروزی می‌شود فلاح فردی، در سوره توبه تقوای فردی، تقوای سیاسی بود و این‌جا فلاح فردی و فلاح سیاسی است. این‌جا که بحث شئون ولایت و تشکیل حکومت و محاربه است «لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ» هم در همین بستر است نه این‌که این‌جا هم به جهت معنوی مصداق «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» (مؤمنون: ۱) بشوید. آن از جهت معنوی یک بحث است و در این‌جا یک اجتماع با یک محور دیده می‌شود. این می‌شود فلاح سیاسی، یک پیروزی سیاسی، یک فرج سیاسی که با این وسیله در این محور جهاد می‌کنند «لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ»؛ لذا فهم بسترهای قرآن مهم است، ضمن این‌که جداشده‌اش هم دأب اهل بیت است؛ یعنی این تعبیر هم ممکن است درست باشد که شما بگویید «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»؛ یعنی نماز «وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ»؛ یک پیروزی شخصی برای فرد که با شیطان درون جهاد اکبر کرده با محوریت نماز و این تعبیرها در روایات اهل بیت کم نیست به واسطه تقطیعاتی که انجام شده، ولی آیه در فضای خودش این نیست.

صلوات! ۱۲

۱. رُوينا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ أَنَّ عَلِيًّا (ص) قَالَ قَدِمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَوْمٌ مِنْ بَنِي ضَبَّةٍ مَرَضَى فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَقِيمُوا عِنْدِي فَإِذَا بَرْتُمْ بَعَثْتُكُمْ فِي سَرِيَّةٍ فَاسْتَوْخَمُوا الْمَدِينَةَ فَأَخْرَجَهُمْ إِلَى إِبِلِ الصَّدَقَةِ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَشْرَبُوا مِنْ أَلْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا يَتَدَاوُونَ بِهَا فَلَمَّا بَرْتُوا وَاشْتَدُوا، قَتَلُوا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ كَانُوا فِي الْإِبِلِ يَرْعَوْنَهَا وَاسْتَأْفَقُوا الْإِبِلَ وَذَهَبُوا بِهَا يُرِيدُونَ مَوَاضِعَهُمْ فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ (ص) فَأَرْسَلَنِي فِي طَلَبِهِمْ فَلَحِقْتُ بِهِمْ قَرِيباً مِنْ أَرْضِ الْيَمَنِ وَهُمْ فِي وادٍ قَدِ وُلِجُوا فِيهِ لَيْسَ يَقْدِرُونَ عَلَى الْخُرُوجِ مِنْهُ فَأَخَذْتُهُمْ وَجِئْتُ بِهِمْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَتَلَا عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْآيَةَ إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً إِلَى آخِرِ الْآيَةِ ثُمَّ قَالَ الْقَطْعُ قَطْعٌ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلِهِمْ مِنْ خِلَافٍ. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۷۳. کتابخانه دیجیتال امام علی (ع).

۲. وسائل، ج ۱۸، ص ۵۳۲.

۳. مَنْ شَهَرَ السَّلَاحَ فِي مِصْرَ مِنَ الْأَمْصَارِ فَعَقَرَ اقْتَصَّ مِنْهُ وَ نَفَى مِنْ تِلْكَ الْبَلَدِ، وَ مَنْ شَهَرَ السَّلَاحَ فِي غَيْرِ الْأَمْصَارِ وَ ضَرَبَ وَ عَقَرَ وَ أَخَذَ الْمَالَ وَ لَمْ يَقْتُلْ فَهُوَ مُحَارِبٌ، وَ أَمْرُهُ إِلَى الْإِمَامِ: إِنْ شَاءَ قَتَلَهُ وَ صَلَبَهُ وَ إِنْ شَاءَ قَطَعَ يَدَهُ وَ رَجَلَهُ. قال: وَ إِنْ حَارَبَ وَ قَتَلَ وَ أَخَذَ الْمَالَ فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْطَعَ يَدَهُ الْيَمِينَ بِالسَّرِقَةِ، ثُمَّ يَدْفَعُهُ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ فَيَتَّبِعُونَهُ بِالْمَالِ ثُمَّ يَقْتُلُونَهُ. فقال له أبو عبيدة: أصلحك الله، أ رأيت إن عفا عنه أولياء المقتول؟ فقال أبو جعفر عليه السلام: إن عفاوا عنه فعلى الإمام أن يقتله؛ لأنه قد حارب و قتل و سرق. فقال له أبو عبيدة: فإن أراد أولياء المقتول أن يأخذوا منه الدية و يدعونه، أ لهم ذلك؟ قال: لا، عليه القتل.

۴. عبيد بن بشر خنعمي سألت أبا عبد الله (ع) عن قاطع الطريق و قلت الناس يقولون إن الإمام فيه مخير أي شيء شاء صنع « قال: ليس أي شيء شاء صنع. مَنْ قَطَعَ الطَّرِيقَ قَتَلَ وَ أَخَذَ الْمَالَ قَطَعَتْ يَدَهُ وَ رَجَلَهُ وَ مَنْ قَطَعَ الطَّرِيقَ فَلَمْ يَأْخُذْ مَالاً وَ لَمْ يَقْتُلْ نَفَى مِنَ الْأَرْضِ. « الحر العاملي، وسائل الشيعه، ج ۲۸، ص ۳۱۰، باب ۱ از ابواب حد محارب، حديث ۵.

۵. *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام* با نام کوتاه *شرائع الاسلام* یا *شرائع* اثر ابوالقاسم نجم‌الدین جعفر بن حسن معروف به *محقق حلی* (۶۷۶-۶۰۲ ه.ق) کتابی است در مورد فقه امامیه که از زمان نگارش تاکنون (حدود ۷۵۰ سال) از مهم‌ترین کتاب‌های آموزشی فقهی در حوزه‌های علمیه شیعه به شمار می‌رود و موجب شده تا نویسندگانی آن به صاحب شرائع معروف شود.

۶. جمله «ذاک إلی الامام» مبین آن است که آن حکم از مناصب امام و حکومت است.

۷. التهذیب، ۱۰: ۱۳۳ | ۵۲۹.

۸. أن امیر المؤمنین (ع) قال کمیل بن زیاد فیما قال: یا کمیل أخوک دینک فاحفظ لدینک بما شئت. *بحار الانوار*، ج ۲، ص ۲۵۸.

۹. إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ (۱۵۹) لَا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۶۰)

۱۰. مناجات خمس عشرة، مناجات التائبين.

۱۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۲، روایت ۳۸، باب ۱.

۱۲. به مناسبت ولادت امام رضا عرض کنم این سریع‌الرضا را که از صفات خدا می‌دانیم، در زیارت امام رضا فرازی هست که نشان می‌دهد کانال این سریع‌الرضا خود خداست: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ بِنِ مَوْسَى الرِّضَا الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ؛ صلوات بر امامی که تو از او راضی هستی «وَرَضِيَتْ بِهِ مَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِهِ» و هر که تو بخواهی از او راضی شوی از کانال امام رضا راضی می‌شوی، به واسطه امام رضا از همه راضی می‌شوی؛ یعنی جایگاه امام رضا، اسم رضایت الهی است. خدا اگر بخواهد از کسی راضی شود به برکت امام رضا راضی می‌شود. امام رضا، امام رؤوفی که رأفت حسی دارد. کسانی که فقط مشهد رفته باشند نمی‌فهمند. اگر کسی مشهد رفته باشد و حرم حضرت امیر هم رفته باشد. می‌فهمد این را که می‌گویند امام رضا رأفتش حسی است یعنی احساس می‌شود در حرم آقایابی هستیم که رأفتش حس می‌شود. در حرم حضرت امیر چیز دیگری حس می‌شود. حس می‌شود که این آقایابی که این جاست خیلی مرد است، خیلی ابهت دارد. انگار که با عظمت دارد ما را نگاه می‌کند. یک جورایی انسان می‌ترسد در حرم حضرت امیر، ولی در حرم حضرت رضا آدم خوش‌خوشان وارد می‌شود و این حس اصلاً حس ورود در حرم حضرت امیر نیست. این حس می‌شود. نه این که بنده حس کردم. از خیلی از کسانی که تشریف بردند به عتبات شنیدیم که همین حس را فهمیدند. در مناجات جامعه کبیره هم دارد که «یا ولی الله إِنْ بَيْنِي وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ دُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكُمْ»؛ ای ولی خدا بین من و خدا گناهایی است که برطرف نمی‌شود مگر با رضایت شما. توی این رضایت‌ها امام رضا ته رضا است، ته رضایت الهی است این امام رؤوف. ان شاء الله به برکت این میلاد که چشم روشنی پیدا کرده موسی بن جعفر با تولد موسی الرضا، حاجت‌های شرعی ما را به احسن وجه برآورده بفرماید.